

ما را چه می شود؟ به خود آئیم که فردا دیراست ؟

دکتر ایرج قهرمانلو- زندانی سیاسی دوران شاهنشاهی

اوضاع جاری در خاورمیانه و ایران بعد از جنگ غزه و حمله اسرائیل به لبنان و موشک پرانی ملاحا به اسرائیل و کشته شدن شیخ حسن نصراله رهبر حزب الله و یحیی سنوار رهبر گروه حرکت مقاومت اسلامی (حماس) ، وارد فاز جدیدی شده که موضوع هستی کشور ایران را مورد تهدید قرار داده است. نتیجه چهل واندی سال حاکمیت ارتجاعی جمهوری اسلامی علاوه بر سرکوب آزادی های مردم و زحمتکشان و اعدام جوانان مبارز و غارت منابع کشور، باعث ورشکستگی اقتصادی ، خشکسالی، کم آبی، مشکلات زیست محیطی، مهاجرت نخبه گان ، زلزله های تامل برانگیز پی در پی در کشور شده که پیامدهای غیرمنتظره ای در جامعه داشته که بحران اخیر می تواند موجبات پیش آمدهائی شوند که در غیاب یک چپ توانا و جبهه متحد مبارزان ، سرانجامی شوم داشته باشد. طرح شعار «چپ کشی» که بیان مکنونات قلبی فاشیست های مذهبی و فرسگردی های سلطنت طلب است انگیزه اصلی نوشتن این مقاله شده است.

لازم به ذکر است که در این نوشتار منظور از اپوزیسیون، تعریفی است که از سوی ژان بلوندل، متخصص فرانسوی علوم سیاسی ارائه شده است. او در کتاب خود «مخالفت سیاسی در دنیای معاصر» اپوزیسیون را اینگونه تعریف می کند: «در سیاست، گروه های اپوزیسیون شامل احزاب سیاسی یا گروه های سازمان یافته دیگری می شوند که در درجه اول از نظر عقیدتی با دولت، حزب یا گروهی در موضوع کنترل یک شهر، یک منطقه، یک ایالت یا یک کشور مخالف هستند... میزان این مخالفت متناسب با شرایط سیاسی متغیر است؛ به عنوان مثال در یک حکومت توتالیتر، مخالفان سرکوب می شوند اما در یک سیستم لیبرال، به حق اعتراض و آزادی بیان آنها احترام گذاشته می شود.». در ایران مدتهاست چپ به کلیه کسانی که در مبارزه با رژیم دیکتاتوری مذهبی به خط مشی رادیکال گرایش دارند گفته میشود که مارکسیست ها بخش ناچیزی از آن بشمار میروند. اما حاکمیت به همراهی بخش قرون وسطی تاج و تخت عامدانه کوشش دارند چپ را صرفا به مدعیان مارکسیستی که قبلا یا فعلا به برادر بزرگتر خود روسیه وفادارند تقلیل دهند و از بیزاری و تنفر مردم نسبت به این جریانات ، جنبش رادیکال چپ رامهار کنند.

اگر چه در سالهای پایانی دهه ۱۳۶۰ و با فروپاشی اردوگاه شرق، برتری هژمونیک چپ مارکسیستی در جهان و ایران رو به افول گذاشت و رژیم جدید با تثبیت پایه های خود دیگر نیازی به مقابله ایدئولوژیک با چپ نداشت. با اعدام گسترده زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ و سرکوب آخرین بقایای سازمان یافته گروه های مارکسیستی، مقابله ایدئولوژیک با گروه های مارکسیستی از دستور کار خارج و چپ از نظر حاکمان از خود مطمئن، به خاک سپرده شد. در همین راستا تا اوایل دهه ۱۳۸۰ اساسا در رسانه ها و کتب اشاره چندانی به مبارزان مارکسیست پیش از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ نمی شود. و در روایت رسمی دولتی عامدانه حفره ای تاریخی در آن سالها به وجود آمد که در پرتو پروژه اصلاحات هر چه بیشتر دور و ناپیدا می شد:

در اوایل دهه ۱۳۸۰ با شکست تدریجی پروژه اصلاحات و بازگشت دانشجویان چپ گرا به دانشگاه های ایران، و ظهور مجدد هرچند ناچیز چپ، رویکرد تاریخنگاری رسمی تغییر کرد. انتشار تعداد قابل ملاحظه ای از کتب و نشریات حتی در انتقاد به چپ ها باعث شد نسل جوان در یابد که پس روزگاری در این کشور مردان و زنانی بوده اند که تا پای جان بر آرمان خود ایستاده و رنج زحمتکششان را رنج خود می دانسته اند. در همین دوران بود که انتشار نشریات ضد چپ در دستور کار مقامات امنیتی قرار گرفت تا چپی که بقول آنها بی شوالیه شده بود را از مرکب جدید خود پائین بیاورند ولی هنگامه دیگری برپا شده بود. زیرا بن مایه اندیشه چپ که همانا برقراری عدالت اجتماعی و محو نابرابری های سیاسی- فرهنگی - قومی و جنسیتی بود در یک دوره بیست ساله در چنبره جنبش زن - زندگی - آزادی تجلی یافت. و اتفاقا شعارهای سلبی جنبش زن زندگی آزادی قرابت آنها را با چپ نشان میداد و رژیم که در چپ کشی فیزیکی و اندیشه ای دست طالبان را از پشت بسته بود دریافت که چپ بی رمق میشود، ضعیف می شود، ممکن است سالیانی به گوشه عزلت پناه ببرد اما مردنی نیست. مردم ایران امروز با رژیمی دد منش و بی هویت مواجه شده اند که می خواستند و هنوز هم می خواهند ریشه ایران و ایرانی و هر آنچه مبارزو انقلابی است را بسوزانند. در چنین شرایطی عقل و منطق ایجاب می کند از مسائل اختلافی بپرهیزیم و برای تحکیم و تعمیق وحدت و انسجام مبارزان در سراسر کشور از هیچ کوششی فروگذار نکنیم، زمینه های تفاهم و تعامل را تقویت کنیم و اجازه ندهیم دشمنان از هیچ فرصتی برای ایجاد تردید و اختلاف بین اپوزیسیون واقعی - و نه دلچک های نمایشنامه های خود ساخته رژیم - سوءاستفاده کنند. این موارد و تصریح به جزئیات آن بارها تکرار شده و ظاهرا هیچ یک از جریانات اپوزیسیون در تبیین این موارد و ضرورت وحدت و انسجام ملی تشکیک نمی کند. لکن در میدان عمل شاهد آن هستیم که چپ علیرغم گستردگی آن هنوز قادر به اتحاد عمل واقعی در عمل و مبارزات مردم داخل کشور نیستند. کسانی که خود را از نیروهای برتر و فرهیخته جامعه انقلابی می دانند و حتی در صلاحیت، کارآئی، کاردانی و تعهد بر سایر نیروها در زیر پرچم جبهه انقلاب برتری مشخصی هم دارند، چرا باید خودشان برای ایجاد یاس و ناامیدی و بی اعتمادی به مبارزان و مبارزات آنها تا این اندازه اصرار داشته و بعضا از دست اندرکاران جمهوری اسلامی هم در این زمینه سبقت بگیرند؟

تعمق در شعارهای تظاهرات های دهه اخیر بدون ارتباط ارگانیک با اپوزیسیون خارج کشور عمدتا سلبی و حول محور مرگ بردیکتاتور در قالب ساختار شکنی و ضدیت با کل نظام بوده است. از طرف دیگر اپوزیسیون خارج کشور علیرغم تعدد و کثرت عددی آن فاقد وحدت نظری - عملی در اتحاد بر سر حداقل های مبارزاتی که اظهار من الشمس هستند بوده که ناشی از علل پیشینه داری همچون تشتت، سکتاریسم (فرقه گرایی)، خود شیفتگی، پراکنده کاری، درگیر شدن بایکدیگر، فعالیت محفلی، فقدان دورنما، منجمد شدن در عقاید گذشته بوده و شکاف نسلی با جوانان، شکاف جنسیتی و شکاف قومی با بسیاری از این گروه ها باعث شده، چپ مدعی در اپوزیسیون جذابیت خود را برای مبارزان داخل از دست بدهند. از طرف دیگر به رسم دیرینه ایرانیانی که متوهم بر «من آنم که رستم بود پهلوان» کسانی که در این چهل سال در سواحل امریکا و اروپا به خوش گذرانی با یاد پدر و پدربزرگشان بوده اند در برآمدن جنبش های دهه اخیر و بخصوص جنبش زن - زندگی - آزادی به صرف بودن تتوی پرچم شیروخورشید بر دستان

یکی از کنشگران این خیزش مدعی حضور و حتی رهبری جنبش مردم در داخل شدند در حالی که آن‌ها حتی قدرت سازماندهی طرفداران خود را در عمل نداشته و با آویزان شدن به این یا آن چهره سیاسی محبوب توانسته بودند سری در میان سرها برآورند و بعد هم به مبارکی سفر به پایتخت فاشیست‌های مذهبی گونه صیهونیست‌ها و برسر نهادن عمامه آنان مدعی مبارزه با عمامه ملایان ایران شده‌اند. این دارودسته علیرغم استفاده از شبکه‌های خاص رسانه‌ای و دریافت وجوهات امانتی حتی بندرت می‌توانند ایرانیان خارج از کشور را بسیج کنند، چه برسد به توان بسیج مردم در داخل ایران که با دست‌های خالی به مصاف یکی از بیرحم‌ترین حکومت‌های سرکوبگر رفته‌اند. در چنین شرایطی ادعاهای خلاف واقع در باره میزان نفوذ اپوزیسیون، تنها بی‌اعتنایی مردم را گسترش خواهد داد. وجود طیف متنوع و وسیع اپوزیسیون دیروز و امروز جمهوری اسلامی از زوایای مختلف می‌تواند مورد بحث و تقسیم بندی قرار گیرد اما تاریخ روشنگری و روشنفکری در ایران این حقیقت را در بین ما ایرانیان، به اثبات رسانیده است؛ که فضای انتقاد از مبارزان سیاسی، به عوض اینکه جنبه تعمیری داشته باشد؛ عمدتاً جنبه‌ای تخریبی که بعضاً در شکل ترور شخصیتی مشاهده می‌شود. اما در حال حاضر اپوزیسیون ایرانیان به تفکیک چپ و یا راست، یا مذهبی و غیر مذهبی، میانه رو و تندرو چه در داخل و یا خارج ضعف‌های خود را دارند و در شرایط فعلی که هستی کشور و تداوم جامعه مورد ابهام و پرسش جدی است، این معضل بیشتر خودنمایی می‌کند. بررسی و دلایل این ضعف تاریخی بارها از طرف دل سوخته‌گان آزادی و معتقدان به برقراری یک نظام عادلانه سکولار گفته شده است. تکرار مکرر آنها بدون اقدام به یک عملیات مشترک جبهه‌ای - و نه شعاری و بیانیه‌ای - از حوصله این نوشتار خارج است. آن چه مورد تاکید است که با این توصیف امید چندانی برای تعیین یک راهبرد در مقابله با رژیم‌های که سر تا پای مسلح و به خشونت مذهبی و فاشیست حکومتی باور دارد وجود ندارد مگر آن که مبارزان و مخالفان نظام توتالیتر و ارتجاعی جمهوری اسلامی به یک حداقل‌هایی برای ایجاد جبهه واحد براندازی نظام به توافق برسند.

چپ ایرانی - یعنی همه نیروهای رادیکال و نه لزوماً مارکسیست‌ها - که از مشروطیت به نام اجتماع‌یون عامیون در مبارزات و فداکاری مردم برای برقراری قانون، عدالت و آزادی و برابری حضور فعال داشته امروزه از دوسومورد هجوم ارتجاع داخلی و نوسیدگان فرسنگردی که به واقع گردوخاکی هم بیش نیستند قرار گرفته و توگوئی چپ ایرانی بانی و میراث‌دار استبداد و دیکتاتوری مذهبی بوده که در پیوند با دستگاه سرکوب محمدرضاشاهی و افشران ارشد ارتش شاهنشاهی شکل گرفته و متولد شده است؟! در واقع سکوت بی سابقه چپ به معنی فوق‌الاشاره باعث گستاخی کسانی شده که خود روزگاری در سرکوب همین مردم نقش فاعل را داشته‌اند. شاید که نقل این گفته ناپلئون در این ارتباط معنی دار باشد که «جهان را آدم‌های بد ویران ساخته‌اند؛ نه بخاطر اینکه آدم‌های بد وجود دارد، بلکه خطر از آنجا ناشی می‌شود که آدم‌های خوب سکوت کرده‌اند.»!

ایجاد یک جبهه از نیروهای اپوزیسیون واقعی برای رویا روائی جدی، با حکومت ارتجاعی ضد مردمی و برای استقرار یک رژیم جدید مبتنی بر دموکراسی، و برپائی ارزش‌های دمکراتیک حافظ منافع زحمتکشان و کارگران مبتنی بر بیانیه حقوق بشر، مستلزم نزدیکی و همسویی و همدلی بسیار بیشتر نیروهای مخالف حکومت اسلامی

است. فقدان یک سازمان سیاسی منسجم و همگن در داخل ایران می‌تواند یکی از عوامل اصلی پراکندگی اپوزیسیون چپ باشد. سازمان‌های سیاسی به‌ویژه در شرایطی که سرکوب‌های سیاسی شدید وجود دارد، می‌توانند نقش مهمی در همبستگی، سازماندهی و هدایت افکار عمومی ایفا کنند. در شرایط کنونی ایران، فشارهای سیاسی و امنیتی، محدودیت‌های رسانه‌ای و سرکوب شدید گروه‌های مخالف، کار را برای ایجاد و حفظ سازمان‌های سیاسی مؤثر دشوار کرده است. اما به‌رحال فراموش نباید کرد حتی در خودآلمان هیتلری، برزیل، آرژانتین ژنرال‌ها و شیلی پینوشه هم جبهه مقاومت در داخل و خارج توأمان فعالیت داشت و دیکتاتوری و فاشیسم صرفاً اشکال مبارزه را تغییر می‌دهند ولی مبارزه تشکیلاتی تعطیل بردار نبوده است. شاید بتوان با مطالعه و بررسی بیشتر الگوی حزب کارگران کردستان ترکیه (پ-ک-ک) و ارتش آزادیخواه ایرلند را که تلفیقی از مبارزات علنی - مخفی و نیمه علنی را در پیش داشتند را با اشکال شبکه‌ای در عصر کنونی با استفاده از سازماندهی مجازی و واقعی و استفاده از ابزارهای نوین تکنولوژیکی در ایران بکاربرد زیرا بدون حضور جدی مبارزان سازمانده، جنبش فعلی یا به سرانجام نخواهد رسید تا دستاوردهای آن در لحظه موعود مجدداً نصیب گریزها خواهد شد. اعتقاد دارم پراکندگی و فرقه‌گرایی تاریخی (ونه تنوع) دیدگاه‌ها و رویکردهای مختلف در داخل اپوزیسیون چپ نیز باعث شده این گروه‌ها نتوانند به یک اجماع و برنامه واحد دست یابند. این پراکندگی منجر به تضعیف تأثیرگذاری آنها و همچنین کاهش توانایی برای تحقق اهداف مشترک می‌شود. به طور کلی، نبود یک سازمان متمرکز و منسجم می‌تواند تأثیر زیادی بر کارایی و مقابله اپوزیسیون چپ با چالش‌های موجود داشته باشد.

در شرایط امروزی اگرچه میتوان نام ده‌ها و شاید صدها گروه و سازمان مدعی مبارزه برای استقرار دموکراسی و آزادی و حتی نظام سوسیالیستی و سلطنت را زیر بانیه‌هایی که چند نفر می‌نویسند و بقیه امضا میکنند یافت اما واقعیت فقدان نشانه قدرت و حضور برخی از این نام‌ها و نشان‌ها جز یک ادرس الکترونیکی را دارد. تجربه بیش از چهل سال اخیر و به نوعی یک صدسال اخیر نشان داده که در شرایط فقدان احزاب توانا و سازمان‌های سیاسی واقعی هیچ جریانی سیاسی به تنهایی قادر به مبارزه معنی‌دار در جهت رفع جمهوری‌شیر - جمهوری اسلامی - از میهن ما نیست. نشانه‌ها و علائم تغییرات مخربی که امروزه به عیان در خاورمیانه به چشم می‌خورد لزوم ایجاد یک تشکل سراسری مرکب از مجموعه‌ای از جریانات سیاسی که قادر به ارتباط نزدیک با جامعه مدنی ایران که مدت‌هاست تشکیل و در نبود رهبری و تشکل سراسری نتوانسته به آمل و آرزوهای دیرینه خود که همانا برقراری آزادی و دموکراسی واقعی است دست یابد، دوصد چندان است. اگرچه پر واضح است که نمی‌توان انتظار داشت که تمامی جریانات سیاسی با این تشتت فکری و عدم هماهنگی؛ در چنین جبهه اتحاد عملی شرکت داشته باشند!

اتحاد عمل آزادی‌خواهان و مارکسیست‌ها در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران یکی از موضوعات مهم و حساس در این برهه خاص مبارزات سیاسی مردم ایران است. هر دو جریان آزادی‌خواه و مارکسیست با وجود

تفاوت‌های ایدئولوژیک و دیدگاه‌های متفاوت در مسائل اقتصادی و اجتماعی، اهداف مشترکی در برابر سرکوب، استبداد، و بی‌عدالتی رژیم جمهوری اسلامی دارند. این اتحاد می‌تواند نیروی قابل توجهی در مبارزه برای آزادی، عدالت، و حقوق بشر ایجاد کند و چشم‌اندازی برای آینده ایران بدون استبداد و سرکوب فراهم آورد.

اشتراکات آزادی‌خواهان و مارکسیست‌ها

۱. **مخالفت با سرکوب و استبداد:** یکی از اصلی‌ترین نقاط مشترک بین آزادی‌خواهان و مارکسیست‌ها مخالفت با سرکوب و استبداد سیاسی است. جمهوری اسلامی ایران، با اعمال سیستم سرکوب‌گر خود، به محدودیت شدید آزادی‌های مدنی، سانسور رسانه‌ها، زندانی کردن مخالفان سیاسی، و شکنجه مخالفان پرداخته است. هر دو گروه معتقدند که برای رهایی مردم از چنگال این سرکوب، یک حکومت دموکراتیک، مردمی و پاسخگو باید جایگزین شود.
۲. **آزادی بیان و حقوق بشر:** آزادی‌خواهان به دنبال تحقق آزادی بیان، آزادی مطبوعات، و احترام به حقوق بشر هستند. مارکسیست‌ها نیز به‌ویژه با درس‌گیری از تجارب برآمدن اژدهای دین و دیو خواستار آزادی‌های سیاسی و حضورتشکل‌های مدنی متضمن آزادی بیان و عقیده برای آحاد شهروندان و قومیت‌ها و تشکیل احزاب و سازمان‌های سیاسی-مدنی هستند. این دو جریان می‌توانند بر سر موضوعات گسترده‌تری مانند آزادی سیاسی و حقوق بشر به یک تفاهم برسند، چرا که جمهوری اسلامی در هر دو عرصه حقوق سیاسی و اقتصادی شکست‌خورده محسوب می‌شود.
۳. **مبارزه با نابرابری اقتصادی و اجتماعی:** مارکسیست‌ها به عنوان مدافعان طبقات کارگر و زحمت‌کش، به شدت از سیاست‌های نئولیبرالی و نابرابری اقتصادی که توسط جمهوری اسلامی تشدید شده است، انتقاد می‌کنند. از سوی دیگر، آزادی‌خواهان نیز به دنبال ایجاد جامعه‌ای هستند که در آن فرصت‌ها و منابع به‌طور عادلانه توزیع شود. این مبارزه با نابرابری اقتصادی، یکی از زمینه‌های مهم همکاری بین دو جریان است.

چرا وحدت ضروری است؟

۱. **افزایش قدرت و تاثیرگذاری:** اتحاد نیروهای مختلف مبارزاتی، از جمله آزادی‌خواهان و مارکسیست‌ها، می‌تواند نیروی مؤثرتری در مقابل رژیم جمهوری اسلامی ایجاد کند. تجربه تاریخی نشان داده است که نیروهای پراکنده و جدا از هم توانایی کافی برای مقابله با رژیم‌های سرکوب‌گر ندارند. با ترکیب توان و منابع مختلف، این اتحاد می‌تواند به مبارزه علیه سرکوب سیاسی و اقتصادی در ایران قدرت بیشتری ببخشد. تجربه انقلاب ۱۳۵۷ که در غیاب یک چپ متشکل متکی به آزادیخواهی منجر به پیروزی کورکورانه

آغازین از ملای دجال درپس برداشت نادرست از تئوری مبارزه ضدامپریالیستی شد که ماحصل آن کشتارمبارزان وهرآنچه نام چپ داشت شد.تاکید می کنم چپ مارکسیسم براساس اظهارات باقیماندگان در بحبوه انقلاب به دلیل فقدان تشکل سراسری و نبود یک برنامه حتی حداقل نتوانست برخلاف جریان شناکند واعتبار تاریخی چپ را مخدوش کرد.

۲. **خنثی کردن تبلیغات رژیم:** جمهوری اسلامی همواره با استفاده از تبلیغات خود تلاش کرده تا نیروهای مخالف را تجزیه و تضعیف کند. این رژیم با برچسب زدن به مخالفان، آن‌ها را دشمنان دین و وطن معرفی کرده و به تفرقه‌اندازی میان جریان‌های مختلف پرداخته است. اتحاد بین آزادی‌خواهان و مارکسیست‌ها می‌تواند این تبلیغات را خنثی کرده و یک جبهه واحد و قوی برای مقابله با روایت‌های رسمی رژیم شکل دهد. رژیم تلاش دارد هرکس و هر نهادمبارزی را که اصالت داشته باشد را با تبلیغات دروغین و علم کردن عناصری که نشانه ونمادی از گذشته مبارزاتی دارند وابسته تلقی و بین صفوف اپوزیسیون جه درداخل یا خارج تفرقه ایجاد ومانع وحدت عملی آنان گردد. حضورافرادی که اززمان انقلاب ۱۳۵۷ تاکنون وظیفه نگهداری پرچم ضدامپریالیستی رژیم دیکتاتوری را برعهده دارند در این یاآن تجمعات اپوزیسیون صرفا باعث بی آبروئی آبروداران و گریز مردم از آنها خواهدشد. جنبش انقلابی نمی تواند یگ مامور دست چندم دستگاه سرکوب رژیم را افشا و محکوم نماید اما بلندگوی سرکوب مبارزات گروه های انقلابی را با کت وشلوار رنگین در کنفرانس های خود به عنوان یکی از سخنران های اصلی دعوت تا ایشان ملتسمانه از برگزارکنندگان کنفرانس بخواهد به ندای رهبرجاودانه ولایت فقیه گوش دل بسپارند. چپ ایرانی خارج نشین اگر نتواند پاکسازی طویله اورزیاس را از خودشروع کند ، قادرنخواهدبود در جلب نظرات جوانان مبارز داخل کشورموفق باشد.

۳. **مبارزه با فساد و تبعیض:** آزادی‌خواهان به دنبال یک نظام سیاسی شفاف و بدون فساد هستند که در آن عدالت اجتماعی و حقوق برابر برای همه افراد جامعه تضمین شود. مارکسیست‌ها نیز به دنبال نابودی ساختارهای اقتصادی مبتنی بر استثمار و تبعیض طبقاتی هستند. اتحاد این دو جریان می‌تواند به طراحی یک برنامه جامع برای مبارزه با فساد سیاسی و اقتصادی و تبعیض‌های نژادی، مذهبی و طبقاتی منجر شود.

چالش‌ها و موانع اتحاد

۱. **اختلافات ایدئولوژیک:** آزادی‌خواهان عمدتاً بر اهمیت آزادی‌های فردی و سیاسی تأکید دارند، در حالی که مارکسیست‌ها بیشتر بر مسائل طبقاتی و عدالت اجتماعی تمرکز می‌کنند. این تفاوت در اولویت‌ها و روش‌های رسیدن به هدف می‌تواند یکی از موانع اصلی اتحاد باشد. با این حال، اگر بر اهداف مشترک همچون سرنگونی استبداد و ایجاد یک نظام دموکراتیک تمرکز شود، این اختلافات می‌توانند به نفع اتحاد نادیده و یا کمرنگ شوند.

۲. **بی‌اعتمادی تاریخی:** در گذشته، برخی از گروه‌های آزادی‌خواه و مارکسیست به دلایل مختلف دچار تنش و بی‌اعتمادی نسبت به یکدیگر بوده‌اند. در دهه‌های گذشته، این گروه‌ها گاهی به جای همکاری، به رقابت و حتی تضاد پرداخته‌اند. اما با توجه به شرایط کنونی و نیاز فوری به تغییر، این بی‌اعتمادی‌ها باید کنار گذاشته شود و فضای همکاری و همدلی تقویت شود. مارکسیست‌ها به سهم خود باید رسماً و شفاف بپذیرند که در بزنگاه‌های تاریخ معاصر دچار کجروی، تندروی و حتی اشتباهات فاحش شده‌اند که امروز آن موارد را همچون تجربه‌گران بهائی برای رفع موانع اتحاد عمل با سایر نیروها استفاده کنند که این خود در تسویه بدهی تاریخی چپ به مردم تأثیر بسزائی دارد.

۳. **حضور جریان‌های مذهبی:** بخشی از نیروهای آزادی‌خواه به دین و اعتقادات مذهبی باور دارند و این موضوع می‌تواند در برابر مارکسیست‌هایی که به‌طور سنتی منتقد مذهب بوده‌اند، مشکل‌ساز شود. اما با توجه به آن که عموم باورمندان به دین و مذهب هم خوشبختانه در راستای حاکمیت دینی جمهوری اسلامی پذیرفته‌اند که باید بین دین و سیاست تفکیک قائل شد، اگر تمرکز بر اهداف سیاسی و اجتماعی مشترک باشد، این مسئله نیز می‌تواند در ورای مبارزات اجتماعی متضمن استقرار یک حکومت سکولار غیرمذهبی مدیریت شود.

راهکارهای اتحاد

۱. **تأکید بر اهداف مشترک:** به جای تمرکز بر اختلافات ایدئولوژیک، آزادی‌خواهان و چپ‌ها باید بر اهداف مشترک همچون سرنگونی جمهوری اسلامی، ایجاد عدالت اجتماعی، و برقراری آزادی‌های سیاسی و اقتصادی و انتخابات آزاد برای تعیین نوع حاکمیت بعد جمهوری اسلامی تأکید کنند.

۲. **ایجاد نهادهای مشترک:** تشکیل شوراهای یا جبهه‌های متحد می‌تواند به هماهنگی و همکاری بهتر میان گروه‌های مختلف کمک کند. این نهادها می‌توانند به‌طور مشترک استراتژی‌های مبارزه، اعتراضات و برنامه‌های سیاسی را برنامه‌ریزی و بویژه در تأثیرگذاری افکار عمومی جهانیان در حمایت از جنبش انقلابی زن-زندگی-آزادی تلاش ویژه بعمل آورند. بطورمثال در تظاهرات‌ها و اعتصابات هر دو گروه به هواداران خود در داخل و خارج و زندان توصیه کنند در کنار یکدیگر با قدرت افزائی به مبارزه تداوم بخشند و از شعارهای تفرقه افکنانه پرهیز کنند.

۳. **پذیرش تنوع و احترام به دیدگاه‌های مختلف:** آزادی‌خواهان و مارکسیست‌ها باید بپذیرند که در یک جامعه دموکراتیک پس از جمهوری اسلامی، تنوع عقاید و ایدئولوژی‌ها بخش طبیعی و ضروری سیاست خواهد بود. به جای تلاش برای تسلط ایدئولوژیک، باید به دنبال ایجاد فضای گفتگو و تبادل نظر باشند. آنها می‌توانند ضمن تبلیغ حکومت مورد نظر خود، تعهد خود را به برقراری مجلس موسسان و تسلیم به آرای مردم در انتخاب نوع حکومت اعلام دارند.

ما کسانی هستیم که در سال های سیاه دیکتاتوری سلطنتی درمبازه برای آزادی و دمکراسی_ که صدالبته خودمان هم حدود مرز آنرا نمی شناختیم - جان ومال وزندگی خودرا در زندان های شاه زیر سلطه باند فاشیست ثابتی تا روزهای انقلاب که به یاری مردم آزاد شدیم ، گذرانیدیم و بسیاری از ما بعداز انقلاب مجددا دچار چنگال مرگ جمهوری اسلامی یا زندان های وحشت بار اسلام محمدی شدیم اما ماحصل مبارزات ماومردم را همان سوار بر عمامه به سری که با خردجال در قرن بیستم ظهور کرد به غارت برد. بدون شک دربرآمدن این ارتجاع سیاه بیشترین سهم را همان دیکتاتوری محمدرضاشاهی وساواکی برعهده داشت که سنگ را بسته وسگ را آزاد کرده بودند. چپ ها بطور اعم شامل مارکسیست ها ومبارزین دیگر آن دوران که بعلت سرکوب شدید ساواک کمیت قابل ملاحظه ای نبوده وبشکل پراکنده اینجا و آنجا حضورداشتند اما متاسفانه آنها هم در این هم داستانی بی نقش نبودند و نتوانستیند بدرستی نقطه عزیمت حرکت خودراتشخیص دهند و بالاتراز مصیبت آن که بزرگترین سازمان چپ مستقل آن روزگار به همراهی حزب توده در بزنگاه تاریخی «نبرد که برکه» برعلیه مردم وکارگرانی که آنها شعارش را میدادند با ارتجاع مذهبی همکار وهم پیمان شدند تا خودنیز در آتش جهنمی که ملایان وعده داده بودند بسوزند وچه حیرت آور آن که بعداز چهل سال سیاهی و قتل وغارت برخی بازماندگان طفیلی همین دوجریان نیز «راه توده وگروه دهم مهرو..» اخیرا سربرآورده ودقیقا با همان مواضع وشعارهادرصددمقابله با جنبشی برآمده اند که نفی رسمی وعلنی دیکتاتوری راه رشد غیرسرمایه داری جمهوری اسلامی است . انتقادی که بر من ومائی که هنوز دل درگروی آزادی ، برقراری دمکراسی واقعی ، حمایت از جنبش کارگران وزحمتکشان وعشق به جنبش زن -زندگی آزادی در قالب ومحتوای برابری جنسیتی وحقوق زنان جامعه داریم ، این بوده وهست که اساسا در جنبش سال ۱۳۵۷ در آن زمان که نقطه عزیمت جنبش شعار «حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح اله» شد باید راه خودرا از خمینی و داردسته ارتجاعی جدا میکردیم ودر نهایت می توانستیم آنجا که نمی توانیم لااقل نباشیم ، نه این که به سان سیاه لشکر در خدمت ارتجاعی ترین حکومت تاریخ ایران قرارگیریم که امروز نسل وارسته گان جوان از همراهی مقطعی ما در آن زمان با آن دیو سیاه برآشفته شوند. حال تو خود بخوان داستان داستان کسانی که ظاهرا در پس شعار مبارزه با امپریالیسم خودرا تپای جان نگهدار رژیم جمهوری اسلامی می دانند و باعث ننگ خودو فامیل خودو حتی سازمانی شده اند که روزگاری خودرا متصل بدان میدانستند. با این توضیحات اگرچه عمر شناسنامه ای امثال من به پایان رسیده اما چون هنوز درسودای همان اندیشه عدالت و آزادی هستم براساس تجربیات یمصدساله اخیر وبه خصوص چهل ساله اخیر تنها راه رهائی از این بختک جمهوری اسلامی را اتحاد عمل نیروهای مبارزو به ویژه چپ مهر و نشان دار برعلیه جمهوری سیاه اسلامی و افشای توطئه های بخشی از باصلاح اپوزیسیون نورسیده که همه هستی بی نشان خودرا در نشان یعقوب قرار داده ، میدانم.

رفقا- دوستان و مبارزان راه آزادی !

روزگار غریبی در جزایان است. امپراطوری رسانه ها مانع از بازگوشدن حقایق شده و بانشر اکاذیب و اخبار فیک در ساماندهی افکار مردمی که چندان با وقایع سروکار ندارند فعال عمل می کنند. کار به جایی رسیده که تعدادی از کسانی که خود را مبارز و در جبهه اپوزیسیون می دانستند و بر مبارزات مستقل مردم ودوری از وابستگی به اجانب سخن در میدادند امروز خود را بلندگوی خارجیانی کرده اند که هیچ هدفی مگر به بیراهه بردن مبارزات مردم ندارند. واقعیت این است که علیرغم سرکوب خونین نیروی چپ ، چپ زنده و فعال مایشا در داخل و خارج کشور حضور دارد که بیانیه های چپ کشی و رنج نامه فائزه هاشمی و انتشار نشریات متعددی همچون مهرنامه، آگاهی ، اندیشه پویا ، تسنیم که هدف همه مقالات آنها بر علیه جیش چپ و مخدوش کردن سابقه مبارزان و مبارزات جنبش چپ بعد از سال ۱۳۴۲ بوده تأییدی بر این ادعا است که اگر چپی وجود ندارد پس این همه کتاب و مجله از چه بابت است که گاه و بی گاه ، با مناسبت و بی مناسبت بلندگوهای رسمی و غیررسمی جمهوری اسلامی و فرسگردی ها چپ را علیه ایران و چپ هارا خطرناکتر از آخوندها می دانند؟! اما این چپ نوین که نشانه های اولیه ظهور آن از سالهای هشتاد به بعد در اینجا و آنجا و در گاهنامه ها و محفل های تئوریک و یا در فلان دانشکده دیده می شد سبقه ای با چپ سنتی کلیشه ای ندارد. چپ نوین بخوبی می داند علیرغم حمایت اولیه چپ ها از خمینی و شعارهای مردم فریب او ، بسیاری از نیروهای سیاسی چپ گرا از همان فردای انقلاب در برابر نظام متکی بر خدعه ولایت فقیه جمهوری اسلامی ایستادند و حتی آنهایی که دستاوردهای انقلاب را تأیید می کردند و شیوه اتحاد و انتقاد را با حاکمیت پیش می بردند متعاقبا چند سال پس از پیروزی انقلاب بهمن سرکوب شدند و در اعترافات تلویزیونی و مکتوب در سالهای دهه ۱۳۶۰ گذشته سیاسی و سابقه انقلابی خود را زیر سوال بردند اما همگانی کردن زندان های جمهوری اسلامی و اعترافات اجباری و مصاحبه های بعدی توجه جوانان مبارز را به دوره هولناک دهه شصت و نسل کشی سال ۱۳۶۷ معطوف کرد و دانستند ان چه را رژیم و فرسکردی ها سه دهه آنرا پنهان می داشتند

نتیجه گیری

اتحاد عمل آزادی خواهان و چپ ها در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی می تواند به نیرویی مؤثر در تغییر شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران و مانع تجزیه و برآمدن حکومت دیکتاتوری نظامی در پی رفتن خامنه ای تبدیل شود. با وجود چالش های موجود، تمرکز بر اهداف مشترک و همکاری استراتژیک می تواند به ایجاد یک جبهه متحد و قوی منجر شود که قدرت سرکوب و فساد جمهوری اسلامی را به چالش بکشد. این توانمندی با راهبری اعتصابات کارگران صنایع نفت و پتروشیمی ، جنبش معلمان و پیوند با جنبش بازنشستگان و همراهی تمام عیار با جنبش زنان و به همراه کشاندن اصناف زحمتکش و تشدید مبارزات قومی در پرتو ایرانی واحد صورت گیرد. در این میان نقش نسل بعد انقلاب که اساسا با انقلاب ۱۳۵۷ بیگانه است و زنان غیرتمندی که پرچم مبارزه آزادیخواهی را بردوش دارند اولویت و اهمیت خاصی دارد. سازمانها و جریانات سیاسی بویژه اپوزیسیون خارج نشین

نمی تواند با بال روپا و نقل مکرر خاطرات خود و خانه های تیمی خدرا در مقام راهبر و رهبر تصور کرده و کارا شعارهای تمراری بی پایه در عمل ایران سردر دهد لذا بخود آئیم و با برکشیدن جوانان مبارز که اتفاقا توان سیاسی-تئوریک بهتری هم دارند طیفه گذار از سنت همیشه رهبر به رهبران چرخشی منتخب را فراهم نمائیم که در واقع این عمل در صحنه مبارزاتی داخل کشور به عیان روی داده و محور مبارزه اساسا خودجوش و خود انتظام در حال رشد و توسعه است. تجربه انقلاب مشروطیت تا با امروز نیز نشان داده که محور مبارزه درون کشور رهبری جنبش نیز برکیده از درون و کوران جنبش خواهد بود.

آن چه در این میان وظیفه نیروهای مارکسیست را دوصد چندان بیشتر و مهمتر کرده آن است که مارکسیست ها باید به جبران اشتباهات سال ۱۳۵۷- فارغ از این که سایر نیروهای دیگر هم بهتر از مارکسیست ها عمل نکردند - خود را در دریای متلاطم مبارزات مردم غوطه ورسازند و اجازه ندهند این بار حاصل تلاش ها و جان افشانی های جوانان و قومیت های ایرانی به یغما رود و رمال های سیاسی جعبه مارگیری خود را به عنوان جعبه پاندورا قالب کنند.